

## گفتار سیزدهم

### چه جنگهایی با عین الدوله و سپهسالار رفت ؟

در این گفتار سخن رانده میشود از گفتگو -  
هاییکه با عین الدوله رفت و جنگهاییکه  
با او و سپهدار رخداد تا هنگامیکه اسلامیه  
بهم خورد .

در آن هنگام که در شهر با اهراب جنگ میرفت و مجاهدان بیک

**رسیدن عین الدوله** فیروزی دیگری میرسیدند ، در بیرون شهر در سه چهار فرسخی  
**و سپهدار** یک نمایش دیگری در میان میبود ، و برای دولتبان و هواداران

خود کامکی مایه دلگرمی پدید می آمد . زیرا در آنروز عین الدوله

اتابک پیشین ایران و دشمن بزرگ مشروطه ، «فرمانفرمای کل» آذربایجان از راه اردبیل،  
و سپهدار (یا نصرالسلطنه) یکی از سرداران بنام دولت، و دشمن بنام مشروطه و دریس کل  
نظام آذربایجان ، از راه تهران بسعدآباد میرسیدند .

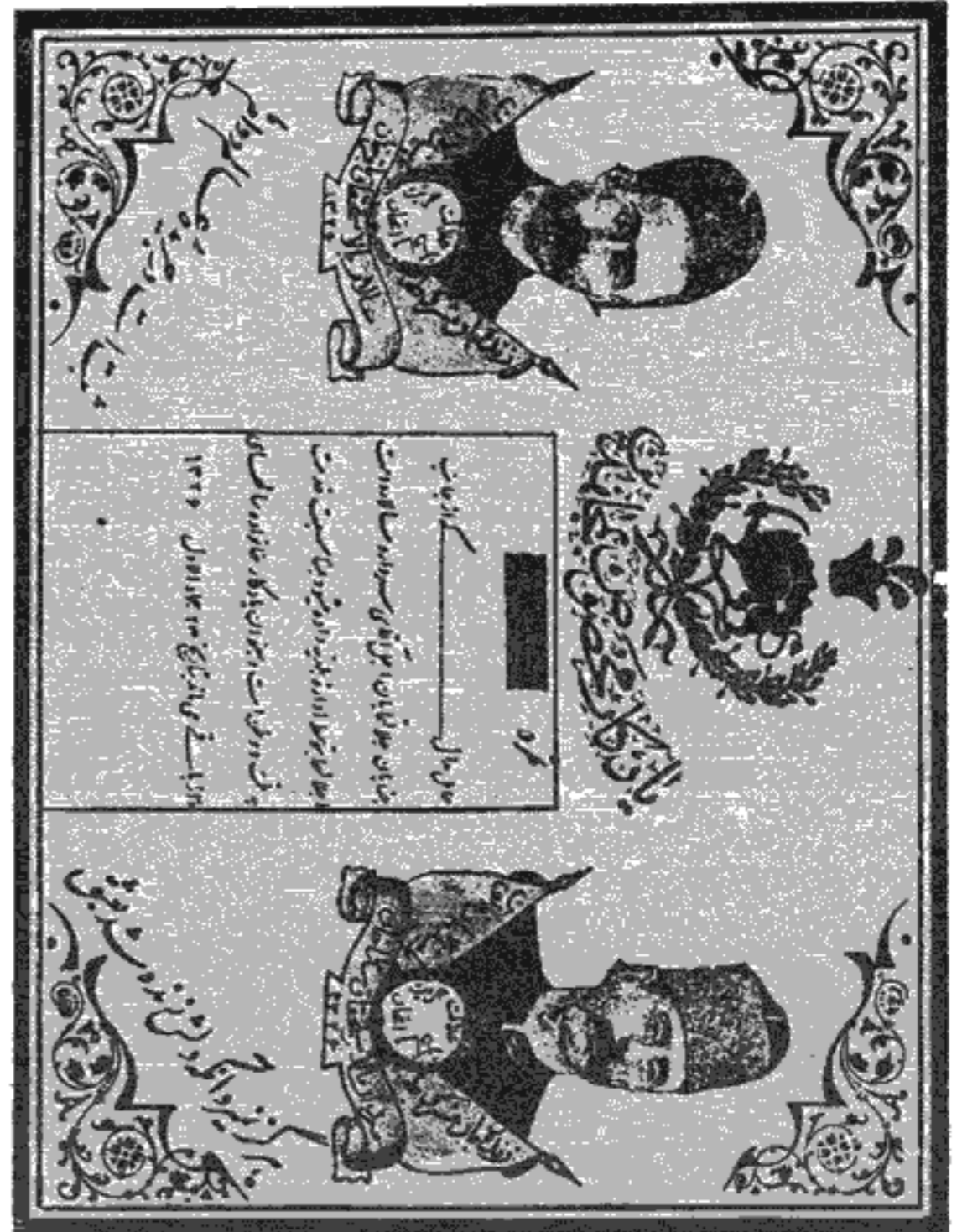
چنانکه گفته ایم محمد علیمیرزا چون مجلس را برانداخت و برای تبریز اندیشه هایی  
میداشت عین الدوله را که در زمان مظفرالدین شاه «صدر اعظم» ایران بوده و با جنبش  
مشروطه خواهی آن دشمنها را کرده بود بفرمانفرمایی آذربایجان برگزید و او را  
برای این کار بهتر از هر کس دیگری دانست .

محمد علیمیرزا چنین میپنداشت که شجاع نظام و رحیمخان و دیگران ریشه  
آزادینخواهان را از تبریز خواهند برانداخت و عین الدوله با آرامش و آسایش بشهر  
در آمده رشته را بدست خواهد گرفت . ولی سپس که ناتوانی رحیمخان و سرکردگان  
دانسته شد ، این بار سپهدار را «دریس نظام آذربایجان» برگزیده دستور داد که با  
سپاهیان روانه گردد .

عین الدوله پس از برافتادن از صدر اعظمی ، بخراسان رفته در فریمان که از آن  
او می بود نشیمن گرفت ، و همانا که میخواست از کارها بکنار باشد و در مشروطه پابمیان  
نگزارد . ولی این هنگام که تلگراف محمد علیمیرزا رسید ، چنانکه دستور او میبود ،  
از راه دریا روانه گردیده خود را باستارا و از آنجا باردبیل رسانید . پیش از آمدن او  
آوازه اش بهمه جا رسیده و سران ایله او دیگران آماده گردیده بودند که بپذیرایی برخیزند

تهیه شده توسط گروه ادبستان کاوه آهنگر

و همراه او بسر تبریز بیایند. بلکه چنانکه گفتیم نصرالله خان پورتچی که یکی از سران شاهسون می بود هنوز پیش از رسیدن او، روانه گردیده در دوجی بدولتیان پیوسته بود. عین الدوله از حال شهروندان پا فشاری مجاهدان آگاهی نمیداشت و چنین میپنداشت که خواهد توانست تبریزیان را با نویدها دلگرم گرداند و آشوب را فرونشاند، و این بود سه تن از اردبیلیان را که وکیل الرعایا و صرم السلطنه تالش و مصباح السلطنه



باشند بنام فرستادگی پیش از خود فرستاد که به تبریز روند و با ستارخان و دیگران گفتگو کنند، سپس امیر معزز حکمران اردبیل و دیگران را همراه گردانیده خود نیز روانه گردید که روز دوشنبه بیست و ششم مرداد (۱۹ رجب) بمعدآباد رسید، و چون سپهدار نیز از تهران رسیده بود در آنجا با یکدیگر دیدار کردند. دسته‌های سپاه که از تهران فرستاده بودند سپس خواستندی رسید.

فردا سه شنبه بیاسنج دو فرسخی شهر آمدند. مقتدرالدوله و دیگران از شهر به پیشواز آمده بودند، سپهدار از آنجا آهنگ باغ صاحب‌دیوان کرده عین‌الدوله آنروز را در بیاسنج مانده فردا چهارشنبه روانه گردید. از شهر همه سرکردگان دولتی با سواران و سربازان خود به پیشواز آمده سر راه برده ایستاده بودند و او را با شکوه بسیاری بیابان رسانیدند.

سه تن فرستادگان عین‌الدوله پیش از خود او بشهر آمده با ستارخان و باقرخان و نمایندگان انجمن بگفتگوهای پرداخته بودند، و ناگفته پیداست که به نتیجه‌ای نرسیده بود. با اینحال عین‌الدوله رشته گفتگو را نبرید و تا چندی کسانی درمیانه می‌آمدند و می‌رفتند و گفتگو می‌کردند. خواست او این بود که اگر نتوانست آزادیخواهان را با نوید رام گرداند و بی آنکه رنجی کشد کار خود را پیش برد و اگر توانست، باری آنان را سرگرم دارد تا دسته‌های سرباز و سواره که از تهران راه افتاده بودند، و همچنین سپاه ماکو فرا رسند که بتواند بچنگ‌های بزرگی پردازد. با این اندیشه میبود که رشته نمرویی را نمیبیرد. از آنسوی آزادیخواهان خواست او را میدانستند، و چون شنایی در کار نمیداشتند آنان نیز به‌ریدن رشته گفتگو بر نمیخواستند.

چون آن گفتگوها جز رویه کاری نمیبود و نتیجه‌ای از آنها بدست نیامد، و از آنسوی کسانی که بنام میانجیگری می‌آمدند و می‌رفتند بیشترشان مردان دو رویی میبودند که همخواستند هر دو سو را از خود خشنود گردانند، از اینرو آنها را در اینجا نخواهم آورد. کوتاه سخن آنکه عین‌الدوله از در فریبکاری درآمده پیشنهاد میکرد، که تبریزیان افزارهای جنگی را باو سپارند و خودشان فروتنی نموده از شاه آمرزش خواهند، و نوید میداد که اگر چنین کردند او نیز دوباره از شاه مشروطه برای مردم خواهد گرفت، و در این گفته‌های خود پیاپی یاد درافت ملوکانه می‌کرد، و از مهربانی و دلسوزی محمد - علی‌برزا بنوده سخنها میگفت. تبریزیان پاسخ داده میگفتند: مشروطه دو سال پیش گرفته شده و کسی را نزد که آنرا از میان بردارد، و چون محمد علی‌میرزا نافرمانی بقانون اساسی کرده و مجلس را بهم زده ما چندان پافشاری خواهیم کرد که ناچار گردد و دوباره مجلس را بگشاید. میگفتند: عین‌الدوله اگر يك والی قانونیست نخست باید شجاع نظام و زرغام و رحیمخان و دیگران را که بسر شهر آمده و دست بکشتار و تاراج گشاده‌اند دستگیر گردانیده بعدلیه سپارد، و اگر قانونی نیست ما نیز او را نتوانیم پذیرفت.

این بود کوتاه شده گفتگوهای دوسو .

این گفتگوها در میان میبود و از آنسوی دسته های سواره و پیاده پشתיبانیهایی که به با توپخانه و قورخانه ، از تهران میرسیدند و به نیروی عین الدوله تبریز می نمودند می پیوستند . سپاه ماکو نیز روانه گردیده در راه می بود . بدینسان دولتیان نیروی بزرگی می بسیجیدند ، و خود پیدا می بود که بجنگهای بزرگتر و سخت تری خواهند برخاست . چیزی که هست مشروطه خواهان نیز این زمان بسیار نیرومند می بودند . گذشته از آنکه مجاهدان روز بروز آزموده تر می گردیدند و بشماره شان می افزود ، و گذشته از آنکه کارها سامانی بخود گرفته بود ، يك رشته پشתיبانی های ارجداری از بیرون نموده می شد که می باید در اینجا آنها را نیز باز نمایم :

در تهران چون مجلس با آن زبونی از میان رفت و با يك تکانی دستکاه مشروطه از همه جا برچیده شد ، در اروپا و دیگر جاها نام ایران خوار گردید ، و ایرانیان نزد مردم سرافکننده گردیدند . لیکن چون در پی آن آگاهی از ایستادگیهای مردانه تبریز رسید ، این مژده ای به ایرانیان بود و در همه جا از هندوستان و شهرهای قفقاز و خاک عثمانی و کشورهای اروپا ایرانیان بجنبش آمدند و بهوا داری تبریز برخاستند . بویژه که کم کم تبریز فیروزی یافت و روز بروز پاد آواز گردیدهای ستارخان و دیگران برون نامه های اروپا افتاد . اینها در همه جا مایه شادمانی ایرانیان غیرتمند گردید . بویژه در استانبول و قفقاز که چون ایرانیان در این دو جا بسیار می بودند تکانی در میان ایشان پدید آمد و نتیجه های پیدا شد .

در استانبول ایرانیان انجمنی بنام « انجمن سعادت ایران » بنیاد نهادند ، که این انجمن ، در بیرون از ایران خود را نماینده انجمن ایالتی آذربایجان شناسانیده ، میان تبریز و نجف و شهرهای اروپا و دیگر جاها میانجی گردید . بدینسان که هر آگاهی که از انجمن تبریز میرسید آنرا بهمه جا می پراکند ، و هر درخواستی که انجمن تبریز میکرد آنرا بپارلمانهای اروپا میرساند . گذشته از اینها از ایرانیانی که در شهرهای عثمانی یا در کشورهای اروپا و یا در هندوستان می بودند پول « اعانه » برای تبریز گرد می آورد و آنرا با تلگراف میرسانید .

این کارها هر کدام پشתיبانی ارجداری می بود و مایه دلگرمی تبریزیان می شد . باید نام « انجمن سعادت » در تاریخ مشروطه ایران بماند . جای افسوسست که ما نامهای بنیاد گزاران و راهبران آنرا نمیدانیم و از برخی که پرسیده ایم آگاهی استواری نشنیده ایم و رویهم رفته بیشتر کار را بازرگانان آذربایجان می کرده اند .

آنچه بکوششهای انجمن سعادت یسوری میکرد ، این بود که در عثمانی نیز آزادیخواهان چیره درآمده و مشروطه در آنجا روان گردیده بود . از اینرو هیچگونه

جلوگیری دیده نمی شد. نیروی انجمن تا بانجا رسید که ارفع الدوله که ما می شناسیم چه دشمنی با مشروطه می داشت، از ترس خود مشروطه خواهی می نمود و بدرخواست های انجمن کردن می گذاشت. سه هزار منات هم «اعانه» برای تبریز پرداخت.

یکی از کارهای ایرانیان در استانبول آن بود که روزنامه ای بنام «شمس» بازبان فارسی بنیاد نهادند، که اگرچه ناشایندگی از خود نمود، و همانا دارنده و نویسنده آن (سید حسن تبریزی) زود فریب میخورده و بیاس خواهش بچشمداشت سود از هر کسی بستایش میپرداخته، (چنانکه از حاجی صمدخان نیز بستایش برخاسته و گناههای او را شسته و پاک گردانیده)، با اینحال در آن هنگام در استانبول بیکروزنامه فارسی نیاز بسیار می بود، و این روزنامه نیز باوری به پیشرفت کار تبریز کرده است.

اما در قفقاز، چنانکه گفته ایم: در این هنگام گذشته از دیگر ایرانیان که از سالهای پیش بفرآوانی در قفقاز می بودند، گروهی از آزادیخواهان تهران و گیلان گریخته و خود را بانجا رسانیده بودند. از آنسوی چنانکه گفته ایم ایرانیان در اینجا باهمادی (خریبی) بنام «اجتماعیون عامیون» میداشتند که پیشواشان نریمان نریمانوف می بود، و این باهماد است که دسته هایی از باشندگان خود را برای پیشرفت دادن بجنبش مشروطه به تهران و تبریز و دیگر جاها فرستاده بود، که هم اکنون یکدسته از آنان بنام «مجاهدان قفقازی» در تبریز جنگ می کردند.

از اینرو این باهماد بجنبش مشروطه خواهی ایران هرگونه دل بستگی می داشت، و چون ایستادگیهای تبریز را شنید جوانمردانه بکوششهایی برخاست که باوریهایی کند. همچنین آزادیخواهان تازه رسیده از ایران، و دیگر ایرانیان بکوشش پرداختند. اینان از یکسو پول (اعانه) گرد می آوردند. از یکسو باهماد میکوشید که با دست کسانی تفنگ و فشنگ و تپانچه و بمب به تبریز برساند. نیز می کوشید که دیگر باهمادهای آزادی خواه و شورش طلب قفقاز را به پشتیبانی از تبریزیان برانگیزد.

این کوششهای باهماد به نتیجه های روشن و سودمندی رسید. زیرا **یاوریهایی که** کسانی از آزادیخواهان قفقازی (که جز ایرانی می بودند) **بیآوری دیگران کردند** تبریز شتافتند. ما از آنان آیدین پاشا و برادرش ابراهیم آقا را شناخته ایم که از مردم قارس می بودند و در همان روزها به تبریز درآمدند و در اینجا از سردستانان گردیدند.

گذشته از اینها باهماد «سوسیال دموکرات» روسی که از سالها در آن کشور

بیکره ۲۲۶ نشان میدهد ابراهیم آقای قاری را با دسته مجاهدان خود (این بیکره در سال ۱۲۹۰ برداشته شده. در آن روز این دسته که بیشترشان از مجاهدان برگزیده می بودند در جنگ شام غازان فیروز درآمد. بودند و بیاد بود آن این بیکره را برداشته اند. ما چون از ابراهیم آقا بیکره دیگری در دست نمیداریم آن را در اینجا آوردیم)

پدید آمده و در راه برانداختن دستگاه خود کامگی رومانوفها بکوششهای سختی برخاسته و قربانیهای بسیار داده بود، و این زمان يك باهماد بسیار نیرومندی بشمار میرفت و در شهرهای قفقاز شاخه ها میداشت باین شد که بشورش ایران پشتیبانی نشان دهد و دست همدردی بسوی تبریزیان دراز گرداند. هنوز پیش از آنکه کمیته باهماد اندیشه های در این باره بیرون دهد بسیاری از کارگران که بستگان آن باهماد می بودند خود خواهش می کردند که بیآوری تبریز فرستاده شوند. این بود کمیته نوشته ای بیرون داد که از کارگران و دیگران، یکدسته از آنانکه سپاهیکری کرده اند و جنگ آزموده می باشند و همچنین از کسانی که از افزار سازی و بمب سازی آگاهی دارند با تفنگ و فشنگ و دیگر افزارها بیاری تبریز فرستاده شوند.

در نتیجه این نوشته، کمیته تفلیس صد تن کما بیش از گرجیان را آراسته روانه گردانید. اینان تا مرز ایران با راه آهن آمدند، و از رود ارس نهانی گذشته خود را بخاک ایران رسانیدند، و چون از آنجا تا تبریز که هجده فرسنگ راه است پسر از هوا خواهان دولت می بود، آنان ناچار گردیدند پیاده از بیراهه روانه گردند، و جای خشنودی بود که بی آنکه بزد و خوردی بر خورند خود را بتبریز رسانیدند.

آمدن اینان از چند راه مایه دلگرمی مجاهدان گردید: از یکسو دانستند که در همه جا باین کوششهای جوانمردانه آنان ارج گزارده میشود، و آگاه گردیدند که در میان روسیان و گرجیان و دیگر توده ها همدردانی میدارند و این کشاکش میانه آزادی و بردگی در بسیار جاها پیش میرود. از یکسو این صد تن گرجی هر یکی مرد جنگنده دلیری میبود که در جنگها کاردانی بسیار نشان میداد. گذشته از همه گرجیان «لابراتوار» بمب سازی همراه می داشتند، و چنانکه گفته ایم بمب در این جنگها بسیار کارگر می افتاد.

رو بهمرفته از رسیدن این مردان دلیر به تبریز تکانی در میان مجاهدان پدید آمد. یکی از چیزهایی که از همان روزها میان مجاهدان رواج گرفت کلاههای مدی بود که بنام «کلاه فدایی» نامیده میشد و در برخی از پیکره ها بر سر سنار خان و دیگر مجاهدان پیدا است. آنچه ما دانسته ایم این کلاه در میان شورشیان بلغار (چته ها)، که در همان زمانها بعثمانی شوریده در راه آزادی میکوشیدند رواج میداشته و ما نمیدانیم آیا گرجیان یا چه کسان دیگری آنرا به تبریز آوردند.

این یکدسته گرجیان، گویا در آغازهای مرداد ماه بود که به تبریز رسیدند، و گویا در جنگهای باز پسین که در امیرخیز می رفت پا در میان می داشتند. (۱)

(۱) «م» . یاولویج ایرانسکی «که ما بیشتر آگاهیها را از کتاب او بدست آورده ایم، مینویسد: «کمیته با کونیز بیست و دو تن راروانه گردانید». گویا اینان همانند که بگیلان فرستاده شده اند. ما از آمدن آنان به تبریز آگاهی نمیداریم.

تبریز در این هنگام گذشته از پول و جنگجو به تفنگ و فشنگ نیز نیاز میداشت. زیرا چنانکه از تلگرافهای رحیمخان و شجاع نظام نیز پیدا می بود سواران دولتی بیش از همه تفنگهای پنج تیرروسی می داشتند. در حالیکه در برابر آنها در دست مجاهدان پنج تیر بسیار کم می بود، و بیشتر تفنگهای اینها همان شاسپو می بود که نوشتیم، از اینرو مہیاست تا توانند تفنگهای پنج تیر بدست آورند، و در این باره از یکسو باهماد



پ ۲۲۷

اسماعیل میایی

این بیکره نشان میدهد اسماعیل میایی را (از دست راست میایی و آن یکی یکتا از عثمانیاست)

اجتماعیون عامیون، یاوری می کرد، که کسانی از باشندگان آن از جان خود گذشته از بیراهه تفنگ به تبریزی رسانیدند، و یکی از این باشندگان مشهدی اسماعیل میایی می بود که با اند بسیاری از تفنگ و بمب همراه دو تن دیگر به تبریز می آمد، و در میان راه با دست کسان شجاع نظام گرفتار گردید که بمرند برده بزدان انداختند و پس از دیر زمانی او را با شکنجه کشتند، و بدینسان مرد دلیر جان خود را در راه آزادی از دست داد. از یکسو نیز برخی از بازرگانان قره باغی، با انگیزش ستارخان، بققاز رفته و تفنگ بسیار بار کرده باهر دشواری می بود به تبریز می رسانیدند، و اینان اگر چه جز در پی بازرگانی خودشان نمی بودند چون بکار آزادبخواهان می خوردند ستارخان ارجشناسی و پشتیبانی از آنان دریغ نمیگفت.

از هر باره قفقازیان بیآوری میکوشیدند. در جاییکه از شهرهای خود ایران کمترین پروایی دیده نمیشد از شهرهای بیگانه این پرواها می رفت.

یک پشتیبانی بجای دیگری که در این هنگام به تبریز کرده شد، از پشتیبانی که علمای شوی علمای نجف بود. چنانکه گفته ایم پیش از آنکه محمد علی نجف نمودند میرزا مجلس را بتوپ بندد تلگرافی بنجف فرستاد و از نجف پاسخ تندی رسید. سپس علمای نجف در هوا داری از مشروطه پا فشارده «فتوا» فرستادند که سرباز و سوار و قزاق و سرکردگان فرمانبری باو نمایند و آشکار نوشتند: «همراهی با مخالفین مشروطه و اطاعت حکمشان در تعرض بمجلس خواهان بمنزله اطاعت یزید بن معاویه است»، و این را با تلگرافهای پیاپی همه جا رسانیدند.

پس از بمباران مجلس علما سخت رنجیدند و باز تلگرافهای درازی میانه ایشان با دربار رفت، و این بار علما بسختان تند تری برخاسته ناخشنودی خود را از شاهی محمد علی میرزا، بلکه از خاندان قاجاری، به آشکار آوردند.

در این میان چون آوازه ایستادگی تبریز، و اینکه محمد علی میرزا پیاپی سپاه بسر آن شهر می فرستد بنجف رسید، علمای سه گانه فرصت را از دست نداده بیاری تبریز برخاستند و باز «فتوا» ها فرستادند، در این زمینه که رفتن بسر تبریز بمنزله جنگ با امام زمان، و بستن راه خوار و بار برای آن شهر در حکم بستن آب فرات بروی اصحاب سیدالشهداء، میباشد.

این تلگرافها در سواران و سربازان نهناپیدا و آنرا از فرمانبری بشاه و بسرکردگان خودشان باز نداشت، و چه بسا که بگوشهای ایشان که مردم بیسوادی می بودند نرسید. از این باره سودی از آنها دیده نشد سود اینها از راه دیگر بود.

در آنروزها انبوه مردم ایران، بویژه در شهرها، پیروی از کیش می داشتند، چون ملایان در تبریز و دیگر شهرها بدشمنی با مشروطه برخاسته بودند و مشروطه خواهان

را ، بیرون از دین یا «بابی» می‌نامیدند ، اگر این «فتوا» های علمای نجف نبودی کمتر کسی بیاری مشروطه پرداختی ، همان مجاهدان تبریز بیشترشان پیروی از دین می‌داشتند ، و دستاویز ایشان در آن کوشش و جانفشانی این «فتوا» های علمای نجف می‌بود . همان ستارخان بارها این را بزبان می‌آورد که من «حکم علمای نجف را اجرا می‌کنم» . همچنین بازرگانان توانگر که پول بنام «اعانه» به تبریز می‌فرستادند بیشترشان پیروی از «فتوا» های علما می‌کردند . سود بزرگ تلگرافهای علمای نجف از این راه می‌بود .

چنانکه گفتیم انجمن سعادت میانجی درمیانه تبریز و نجف می‌بود ، و هرچند روزی یکبار سرگذشت این شهر و سال آنرا با تلگراف باقاپان آگاهی می‌رسانید . از آن سوی در خود نجف انبوهی از طلبه ها که بگرد سر این سه دسته مجتهد می‌بودند هواداری بسیار از مشروطه می‌داشتند و به تبریز و پیشامد های آن دلبستگی نشان میدادند . پس از مشروطه شدن کشور عثمانی حال نجف نیز دیگر گردیده ، آن چیرگی که سید کاظم یزدی و بدخواهان مشروطه می‌داشتند ، این زمان نصیب بود . از اینرو ، گذشته از تلگرافهای علما ، خود نجف يك كانون دلگرمی برای تبریزیان شمرده میشد .

همین حال نجف و رفقا علمای سه گانه مایه دل لرزی برای محمد علی میرزا می‌بود ، و بیگمان او بدلقوی از علما کوششهای نهانی بکار برده و فیروزی نیافته است . حاجی شیخ فضل الله نوری که پس از بسته شدن مجلس دوباره پابمیان نهاده بود و اینزمان آبرو و شکوه بسیاری می‌داشت ، در نامه ای که نویسنده او برای پسرش در نجف ( آقا ضیاء الدین ) فرستاده چنین می‌نویسد : «شهر در کمال امنیت تمام بلاد ایران بحمد الله در نهایت انتظام عمده توجه باخبارات عتبات عالیاتست ، چندی قبل تلگرافی از طرف حجة الاسلام والمسلمین روحی فداء مخایره شده بجناب عالی در کشف اخبارات آنجا تا حالا جواب نرسیده خیلی عجیب است . با آن تأکیدات اکیده چگونه مسامحه فرموده اید . البته جوابهای صحیح کافی که باعث قوت قلب شاه بوده باشد مخایره فرمایید باکی از قیمت اجسرت تلگراف نداشته باشید» .

برای آنکه نمونه ای در دست باشد یکی از تلگرافهای علمای نامبرده را در پایین می‌آورم :

«بعموم ملت حکم خدا را اعلام میداریم . الیوم همت در رفع این سفاک جبار و ،  
 «دفاع از نفوس واعراض و اموال مسلمین از اهم واجبات و دادن مالیات بگماشتگان او ،  
 «از اعظم محرّمات و بذل وجهه در استحکام و استقرار مشروطیت بمنزله جهاد در رکاب ،  
 «امام زمان ارواحنا فداه و سرمویی مخالفت و مسامحه بمنزله خذلان و محاربه با آنحضرت ،  
 «صلوات الله و سلامه علیه است اعاز الله المسلمین من ذلك انشاء الله تعالی الاحقر نجل - ،  
 «المرحوم میرزا خلیل الاحقر محمد کاظم الخراسانی الاحقر عبدالله مازندرانی»

این تلگراف در ماه آذر ( چند ماه دیرتر ) فرستاده شده و همان هنگام در روزنامه ها و در دیگر جاها بچاپ رسانیده ، سپس نیز پیکره از نوشته آن برداشته در همه جا پراکنده اند . از اینگونه تلگرافها فراوان بوده است .

در این روزها که عین الدوله بیاسنج رسیده و سپاهیان دولتی از هر سو آهنگ تبریز می‌داشتند ، برخی از نمایندگان انجمن که هنوز پی باندازمیتوانایی مجاهدان نبرده بودند به بیم افتاده ، بمیانجیگری انجمن سعادت از علمای نجف خواستار شدند



ب ۲۲۸

این پیکره نشان میدهد ستارخان و باقر خان و میر هاشمخان و دیگران را (گویا این پیکره در حیاط کمیسیون اعانه برداشته شده)

که خودشان بیاری مشروطه بایران بیابند ، و از استانبول نیز این اندیشه خام را دنبال کردند . از آنسوی شیخ سلیم ، که پس از در آمدن رحیمخان بدرون شهر گریخته و از بیراهه خود را پنجف رسانیده بود ، در آن باره پا فشاری نشان داد ، ولی شادروان آخوند که مرد دورانندیش و با فهمی میبود این را خام شماره نپذیرفت ، و برای آنکه خواهش شیخ سلیم و دیگران را بیکیباره نادیده نماند ، با آن دوتن دیگر سکالیده چنین نهادند که حاجی سید علی تبریزی (برادر حاجی سیف‌العلماء خیابانی) که یکی از شاگردان بنام آخوند شمرده میشد ، با گروهی از طلبه آهنگه ایران کنند ، و این نهش را با تلگراف باستانبول و تبریز آگاهی فرستادند . از آنسوی حاجی سید علی نیز با همراهان خود تا خاتقین که مرز ایران و عثمانی میبود پیش آمده از آنجا گذشتن نتوانست و در همانجا درنگ کرد .

امید او این می بود که چون آوازه آهنگه او بایران برسد مردم بتکان آمده به پیشواز خواهند شتافت و او را با یارانش بایران خواهند آورد ، و در پیشروی او با دولتیان بجنگ خواهند پرداخت ، ولی از مردم چنین تکانی دیده نشد . از اینرو او نیز از خاتقین باینسونگذشت هرچه هست همان اندازه نیز مایه دلگرمی برای تبریزیان میبود . بدینسان از چند راه به تبریز پشتیبانی رفت . از آنسوی در خود

**انجمن تبریز یا** شهر بنیاد کار از هر بساره استوار میبود . زیرا چنانکه بارها **جانشین مجلس** گفته‌ایم مجاهدان با سرهای پرشور و دل‌های پاک بکوشش برخاسته جز پیشرفت کار را نمیخواستند و از جانفشانیها باز نمی‌ایستادند .

سردستان که در پشت سر سنگر می‌کوشیدند و پول و نان و افزار می‌سیجیدند همگی دابستگی بمشروطه داشته بهر خود سودی نمیخواستند . ستار خان و باقر خان بایکدیگر برادرانه راه می‌رفتند و دویی در میان ایشان نمی بود . اینها چیزهاییست که اگر نباشد هیچ کاری پیش نرود .

در نتیجه پشتیبانیها از بیرون و این استوارها از درون میبود که مشروطه خواهان خود را نیرومند دانسته از عین‌الدوله و لشکرهای او باک نمیداشتند و با دل‌های استوار در پی کارهای خود میبودند .

در این روزها چون انبوه ایرانیان که بیرون از کشور می بودند ، وهمچنین علمای سه گانه نجف و باهماد های آزادیخواه قفقاز ، تنها تبریز را قانون قانونی ایران می شناختند و همگی روپسوی اینجا می داشتند ، انجمن ایالتی تبریز ، در نبودن مجلس شوری ، خود را جانشین او گردانیده ، و این عنوان را بهمه جا شناسانید ، و از همه جا آن را پذیرفته بمراسم داشتند . از این پس تبریز عنوان همگرمی پیدا کرده تنها در پی نگهداری خود نبوده در پی آن نیز می بود که مشروطه را بایران باز گرداند ، و از چیرگی بیگانگان جلوگیری ، و رشته کارهای کشور را در دست دارد . در اندک زمانی تا اینجا

پیش آمده بود .

در همین روزها با دستور انجمن ایالتی روزنامه‌ای بنام « ناله ملت » (۱) بنیاد یافت . از روزیکه اسلامیه سر برافراشت و از شهر ایمنی برخاست روزنامه ها بریده شدو چاپخانه ها بسته گردید . در تبریز يك چاپخانه سربی بزرگی می بود (که گویا شادروان سعید سلماسی آنرا پر پا گردانیده بود) . آن را نیز روز تسراج مغازه های مجیدالملک سواران قره داغ و مرند تسراج کردند و بهمزدند .

تاکنون روزنامه‌ای نمی بود تا « ناله ملت » آغاز یافت . این روزنامه چنانکه از نامش پیداست بیش از همه بهر نوشتن ستمگریهای دولتیان و ستمدیدی توده می بود . ولی کم کم زمینه دیگر گردیده بیش از همه زبونی دولتیان و فیروزی توده در آن نوشته گردید .

پس روزنامه انجمن نیز دوباره به پراکندن آغاز کرد . و چون این زمان چاپخانه سربی نمی بود ، آن نیز بروی سنگ چاپ می‌یافت .

با آنکه نیمی از شهر در دست دوچیان و دولتیان می بود ، و در پیرامون شهر لشکر گاه ها ساخته میشد ، مشروطه خواهان پروا ننموده بدینسان کارهای خود را پی می‌کردند . بهشگامیکه در سراسر ایران روزنامه‌ای نمی بود ( جز از روزنامه های دولتی دز تهران ) بدینسان در تبریز دوروزنامه نوشته میشد . در همان هنگام برخی دفترچه ها نیز بچاپ رسیده در میان مردم پراکنده می گردید ، و چنانکه خواهیم دید چاپخانه اسکندانی نقشه تبریز را آماده می گردانید که با نشان دادن کویها هوا دار مشروطه و پیرو خود کامگی و باز نمودن جایگاه توپها بچاپ رساند ، که اکنون نسخه‌های آن در دست ماست .

چون نام روزنامه بر دم بهتر میدانم دو تکه شعرهایی را که در همین روزها سروده شده و در روزنامه‌ها چاپ یافته در اینجا بیاورم .

يك تکه از آنها شعرهاییست که میرزا جعفر آقا خامنه‌ای در نکوهش ملایان اسلامیه نشین گفته بود و در همان روزها در « ناله ملت » بچاپ رسیده بزبانها افتاد و ما بیت‌هایی را از آن در پایین می‌آوریم :

من ایخدا بتو نالم ز زاهدان ریایی	که عالمی بفریبند با قبا و ردایی
بخلق حرمت می‌می‌کنند ذکر ولی خود	زخون بیگنهان مست هر صبا و مسایی
بگام موعظه آزار مور را نپسندند	بقتل و غارت شهری کنند حکمروایی
دهند مردم بیچاره را به پنجه جلاد	نه شرمشان ز پیمبر نه بیمشان ز خدایی
بپاکه خون شده جاری بجای آب بتبریز	بعکم شاه و بفتوای چند شیخ کذایی
ببندگان خدا بسته گشته راه معیشت	ولایتی شده مفلوک و مبتلا بسکدایی
خدا که امر عبادش حواله کرده بشوری	حرام بشمرد این ابلهان ریش حنایی

(۱) شماره نخست بنام « نوای ملت » بیرون آمده از شماره دوم نامش را « ناله ملت » گردانیدند

